

# هرگز، همیشه

- سه نمایشنامه‌ی کودک -  
چاپ دوم

فرشید قلی‌پور

WWW.BOOKA.IR



تهران، ۱۴۰۱

سرشناسه : قلی‌پور، فرشید، ۱۳۶۱ -  
عنوان و نام پدیدآور : هرگز، همیشه: سه نمایشنامه‌ی کودک/ فرشید قلی‌پور.  
مشخصات نشر : تهران: بوی کاغذ، ۱۴۰۰.  
مشخصات ظاهری : ۱۰۳ ص.:: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.  
شابک : 978-622-6070-61-4  
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا  
یادداشت : چاپ قبلی: بوی کاغذ، ۱۳۹۹.  
عنوان دیگر : سه نمایشنامه‌ی کودک  
موضوع : نمایشنامه کودک (فارسی) -- قرن ۱۴  
موضوع : Children's plays, Persian - 20th century  
رده بندی کنگره : PIR۸۱۸۰  
رده بندی دیویی : ۸۴۲/۶۳  
شماره کتابشناسی ملی : ۸۷۱۰۲۰۴

تهران، میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر شمالی، کوچه مجد، شماره ۵،  
واحد یکم غربی، کدپستی: ۱۴۱۸۹۴۵۸۵۳  
تلفن: ۰۲۱-۶۶۱۲۸۴۹۱-۲۱، تلفن همراه: ۰۹۲۱۲۵۷۶۵۹۳  
رایانامه: info@booka.ir | تاریخچه: www.booka.ir



**هرگز، همیشه**

- سه نمایشنامه‌ی کودک: چاپ دوم -

فرشید قلی‌پور

چاپ: دوم، ۱۴۰۱ | مدیر تولید: احمد رضائی | چاپ و صحافی: هنگام  
قیمت: ۵۰۰,۰۰۰ ریال | تیراژ: ۵۰۰ نسخه | شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۷۰-۶۱-۴

**همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است**

این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است

## فهرست مطالب

۵.....	نگاهی اجمالی به سه نمایشنامه عروسکی
۷.....	جشن تولد دختر کوچولوی خاله کفشدوزک
۳۹.....	ابری که خوابش سنگین بود
۷۳.....	شی شین باشین

WWW.BOOKSIR.COM

[www.booka.ir](http://www.booka.ir)

## نگاهی اجمالی به سه نمایشنامه عروسک

### جشن تولد دختر کوچولوی خاله کفشدوزک

این نمایشنامه بر مفهوم امید تاکید دارد و می‌کوشد تا به کودک بیاموزد که همواره امیدوار باشد و با اتکا به تلاش خود، موفقیت را رقم بزند. او می‌آموزد که حتی در تاریک‌ترین وقتها، کورسوی امید می‌تواند منجر به یافتن مسیر درست موفقیت گردد. کفشدوزک داستان که مدتی است بیکار شده و کفشی به او داده نمی‌شود تا تعمیر کند، دچار تنگدستی شده و برای برگزاری جشن تولد دخترش با چالشی ژرف روبه‌رو گشته است. او علیرغم تمام ناکامی‌ها، می‌کوشد از امید خود نگاهداری و با توکل و امیدواری به آینده، اتفاق‌ها را به خوشی برگزار نماید. در مدتی که هیچ‌یک از حشرات مزرعه برای کفشدوزک کفشی نمی‌برند که او روزی به دست بیاورد، سروکله یک هزارپا پیدا می‌شود که هزار جفت کفش به او سفارش می‌دهد. کفشدوزک از قبل همین سفارش درآمدی می‌یابد و مشکلاتش حل می‌شود. در حقیقت کفشدوزک مُرد امیدواری خود را می‌گیرد.

### ابری که خوابش سنگین بود

در این اثر مفهوم همدلی و واگرایی اجتماعی بر مبنای تاثیرپذیری از خرد جمعی مورد بحث قرار می‌گیرد. این نمایشنامه می‌کوشد کودکان را تشویق کند به اندیشیدن برای یافتن بهترین راه‌حل جهت مرتفع ساختن هر مشکلی. بدیهی است که همواره، همفکری و هم‌اندیشی باعث اتخاذ تصمیم مناسب‌تری خواهد شد.

بوته گل سرخ صاحب چند غنچه شده که برای شکوفا شدن، می‌بایست نور خورشید را دریافت کنند. اما مدتی است که ابری بزرگ جلوی رسیدن نور خورشید به باغچه را گرفته است و این امر موجب نگرانی بوته گل سرخ برای از دست دادن غنچه‌هایش شده است. شاپرک به کمک چند پرنده دیگر که ساکن باغچه هستند، می‌کوشند غنچه را یاری کنند و ابر بزرگ را که مدتی است خوابش برده و جلوی نور را گرفته است، بیدار کنند و به سمتی دیگر ببرند. سرانجام این مهم اتفاق می‌افتد. همه پرندگان در اثر کمکی که به بوته گل سرخ کرده‌اند، حال خوبی یافته و باغچه سرشار از انرژی مثبت می‌شود.

### شی شین باشین

این نمایشنامه به مقوله تنهایی کودکان می‌پردازد. تنهایی ناخواسته‌ای که پدیده زندگی امروزی است. جایی که پدر و مادر، هر دو ناگزیر از کار کردن هستند و اوقات بسیاری فرزندان‌شان را تنها می‌گذارند. گاهی البته، بسیاری از والدین فرزندان خود را نزد مادر بزرگ یا دیگر بستگان می‌گذارند؛ یا گزینه‌های دیگری همچون در اختیار گرفتن پرستار برای کودک‌شان را انتخاب می‌کنند. در این اثر تلاش شده تا علاوه بر آگاه‌سازی پدرها و مادرها از مخاطرات تنها ماندن فرزندان‌شان برای ساعات طولانی، مزیت‌های سرگرمی‌های سالم و سازنده و بهره‌گیری از تکنولوژی برای تقویت یادگیری کودکان مورد توجه قرار گیرد.

کاراکتر کودک قصه شی شین باشین مجبور است تنها در خانه بماند تا پدر و مادرش از سر کار بازگردند. او به ناچار به تلویزیون پناه می‌برد و به همین دلیل و نیز به دلیل عدم هدایت درست از سوی بزرگترهایش، بیننده برنامه‌هایی می‌شود که مناسب سن او نیستند و همین امر برایش چالش‌های فراوانی به وجود می‌آورد. شخصیت‌های برنامه‌های گوناگون وارد تخیل او شده و توسط یک کاراکتر فضایی به نام شی شین باشین او را احاطه می‌کنند و تحت تاثیر قرار می‌دهند.

## جشن تولد دختر کوچولوک خاله کفشدوزک

### کسان نمایش:

خاله کفشدوزک

خال سفید

پشه‌خانوم

مورچه‌خان

عمو جیرجیرک

عُنُق عنكبوت

خانوم پاچین

### صحنه:

دکه تعمیرات کفش خاله کفشدوزک.

با وسایلی که برای کار هستند.

دکه در راه اصلی مسیر حشرات وجود دارد.

حفره‌ای در دل یک تخته‌سنگ هم هست که در سمت دیگر

صحنه وجود دارد.

### پرده یکم

- نور می‌آید.

خاله کفشدوزک در صحنه تنهاست.

او یک دکه تعمیرات کفش دارد.

خاله کفشدوزک بسیار غمگین است.

**خاله کفشدوزک:** خدایا چی کار کنم؟ دیگه هیچ فکری به ذهنم نمی‌رسه.  
نمی‌دونم باید چی کار کنم؟

در همین هنگام دختر خاله کفشدوزک که خال سفید نام دارد از راه می‌رسد.  
خال سفید همان‌گونه که از نامش پیداست، روی بال‌هایش به جای خال سیاه،  
خال‌های سفید دارد.  
به همین دلیل هم دیگر حشرات همسایه آنها بسیار او را دوست می‌دارند.

**خال سفید:** سلام مامان کفشدوزک مهربون خودم.

**خاله کفشدوزک:** سلام دختر قشنگم. کجا بودی؟

**خال سفید:** رفته بودم و با پشی و پشو بازی کنم.



جشن تولد دختر کوچولوی خاله کفشدوزک ۹

خاله کفشدوزک: پشه خانوم رو که اذیت نکردید؟

خال سفید: نه مامان کفشدوزک. اتفاقن خیلی هم خوشحال بود که من

اونجا بودم. برام شیرینی هم درست کرد. بعد هم گفت با مامانت کار دارم و می‌خوام یه روز برم پیشش.

خاله کفشدوزک: باشه. قدمش روی چشم.

خال سفید: حالا اگه اجازه بدی برم به درسام برسم.

خاله کفشدوزک: آفرین به تو دختر منظم و مرتب خودم.

تو دختر ناز منی

تو محرم راز منی

دردونه خونه‌می تو

روشنی لونه‌می تو

دلم می‌خواد قد بگشی

رو غصه‌ها خط بگشی

خوشحال و سردماغ باشی

همیشه توی باغ باشی ❁

مامان خوب و مهربون

یکی یه دونه، عزیز جون

تو رو دارم غم ندارم

هیچی دیگه کم ندارم

دلم همه‌ش به تو خوشه

خنده‌ی تو غصه‌گُشه

سایه‌ت همیشه رو سرم

باشی همه‌ش دور و برم

خال سفید:

خاله کفشدوزک: قربون دختر مهربون خودم برم. حالا بریم که وقت ناهاره.  
یه غذای خوشمزه نوش جون کن، بعد بشین سر درس و  
مشقت.

خال سفید: جونمی جون.

خاله کفشدوزک و خال سفید هر دو از صحنه بیرون می‌روند.

-نور می‌رود-

WWW.BOOKKALAM.COM

## ابر که خوابش سنگین بود

### کسان نمایش:

بوته گل رُز  
شاپرک  
بوتیمار  
چکاوک  
فاخته  
تیهو  
چلچله  
باد  
ابر

### صحنه:

جایی شبیه یک باغ.  
با درخت‌ها و صخره‌های زیاد.  
خورشید در بالا و در سمت چپ صحنه است.  
یک تکه ابر جلوی او را گرفته است.  
بوته گل رُز در سمت راست صحنه قرار دارد.  
چند غنچه نشکفته در بوته دیده می‌شود.

نور می‌آید.

بوته گل رُز در صحنه تنهاست.

**بوته:** چقدر خوبه که تازگیا صاحب چند تا غنچه شدم. خیلی دوستشون دارم. خیلی هم دلم می‌خواد زودتر بشکفن و روی زیباشون پیدا بشه. عطرشون بیچه توی باغ و هر کسی که توی باغ بیاد از عطرشون سرمست بشه. اها چه کنم که نور خورشید بهشون نمی‌رسه. مدتی به ابر جلویی خورشیدو گرفته و تکون نمی‌خوره.

در همین هنگام شاپرک وارد می‌شود.  
او خوشحال است و آواز می‌خواند.

**شاپرک:** به به چه روز خوبی

چه صبح بی‌غروبی

هوا شده پاک پاک

پر از شبنم نمناک

فقط باید گردش کرد

روی گل‌ها نرمش کرد

با گل‌ها من رفیقم

رفیق بی‌رقبیم

شاپرک به نزدیکی بوته گل رُز می‌رسد.

بوته: سلام شاپرک جونم. چه خوب شد که اومدی. دلم برات خیلی

تنگ شده بود.

شاپرک: سلام از ماست بوته خانوم. قربون شما. منم دلم براتون تنگ شده

بود.

بوته: پس چرا به ما سر نمی‌زدی؟ نکنه باغ بهتری پیدا کرده بودی

کلک!

شاپرک: نه بابا چه باغی؟! از شما چه پنهون مهمون داشتم. دخترخاله‌م و

بچه‌هاش اومده بودن پیشم. سرم به اونا گرم بود که نتونستم بیام

پیش شما.

بوته: چه عالی. همیشه به مهمونی.

شاپرک: قربون شما.

بوته: خودشون کجا هستن؟

شاپرک: باغ کنار رود. خیلی هم شکایت داشتن!

بوته: چطور؟

شاپرک: آخه آدما برای گردش و تفریح می‌رن کنار رود که خوش

بگذرونن. ولی اینقدر آتیش روشن می‌کنن و زباله این‌ور و اون‌ور

می‌ریزن که هوای اونجا خراب و آلوده شده.

بوته: پس حتمن یه شاخه گل هم نداشتن تو باغ بمونه.

شاپرک: راستش آره. منم بهشون گفتم اسباب و اثاثیه‌شونو جمع کنن و

بیان اینجا تو باغ خودمون.

بوته: خوب کاری کردی.

## ششین باشین

### کسان نمایش:

شی شین باشین  
فراز بازگوش  
فرشته مهربان  
عجوزه زشت  
دزد نابکار  
تنبل بی خیال  
جاروی فضول  
کیسه حیلہ گر  
بالش خواب آلو

### صحنه:

اتاق پسر بچه ای ده ساله  
با اسباب و لوازمش. باز بچه ها و رخت هایش.  
تختی در یک سو و کاناپه ای در سوی دیگر.  
و یک تلویزیون بزرگ در عقب صحنه.

شی شین باشین روی صحنه حاضر می‌شود. حرکات او تند و فرفره‌وار است. او هنگام رفتن و آمد صدایی بادگونه همچون آوایی ترکیبی از سین و شین دارد. چیزی مانند صدای سیگنال‌های رادیویی. شی شین باشین نگاهی به تماشاگران انداخته و سپس سخن آغاز می‌کند.

**شی شین باشین:** به‌به! سی شی... تماشاگران شریف و خوش‌پوش و خوش‌ترکیب... خوش تشریف آوردید به نمایش ما. سی شی... نام شریف بنده شی شین باشین هست که شغل نمایشگری دارم و امروز برای شما شاید قصه‌ای شرح بدم از یک پسرک شلوغ‌کار و بازیگوش که فراز هست نامش. اون جوری هم با شگفتی به من نگاه نکنید. بیش خودتون هم می‌نگید این از کدوم سیاره اومده. سی شی... من حتی اگه به آدم فضایی هم باشم بازم باید قصه‌مو شرح بدم. سی شی... .

در همین هنگام موسیقی پخش می‌شود و شی شین باشین ترانه‌ای را برای تماشاگران می‌خواند.

**شی شین باشین:** قصه من قصه فراز بلاست

اون که کمی شیطون و کمی ناقلاست  
فراز هر روز که از مدرسه در میاد  
تنهاست تو خونه تا خونوادهش بیاد  
پدر و مادر فراز کار می کنن  
اونا هر روز این کارو تکرار می کنن  
فراز به جای درس و مشق و مدرسه  
همهش پای تلویزیون پلاسه  
هر چی که پنخش بشه فراز هم می بینه  
براشن مهم نیست چه چیزایی می بینه  
برنامه آدم بزرگا رو اون هم  
می بینه خیلی زیاد و نه که یه کم  
همه وقتش پای تلویزیونه  
اون هنوز خیلی چیزا رو نمی دونه

موسیقی قطع می شود.

شی شین باشین: می دونید چرا؟ سی شی... چون هنوز تاهار نشو خورده نخورده  
می شینه پای تلویزیون و تا شب دست به مشق هاشن نمی زنه.  
بعدشم که شب می شه و پدرش و مادرش از سونو کار  
برمی گردن، سی شی... تند تند و بدخط یه چیزایی می نویسه  
و تا دیر وقت بیدار می مونه و بعد می خوابه. خودتون به دونه  
از وضعیتشو ببینید. سی شی... .

شی شین باشین به گوشه ای می رود و نور بر صحنه می تابد و اتاق فراز را روشن  
می کند.